

# نامه هفت پیکر

## نظر و انتقاد

بقیه از شماره قبل

ص ۶۰ - س ۶ - فلکی بای گرد کرده بناز - نه فلک را بگرد او پرواز - یعنی قصر خورنق از روی ناز ساکن گشته و مرکز نه افلاک شده کلمه قطب در شعر ۷ نیز دلالت بر آن دارد . بای گرد کرده مراد بیحرکت و ساکن است .

ص ۶۳ - س ۹ - آفرینش بهار چین خواندش - بهارستان و نگارستان چین یکی است و آن جایی بود که نقاشان بهترین شاهکار خود را در آن برده و نمایش داده اند و تمام دیوار و سقف آن منقش بوده نظامی گوید نقش بر نقش چون نگارستان .

ص ۶۴ - س ۱۴ - همه صحرا بساط شوشتری - جایگاه تدر و کبک و دری - بهار شوشتری صحیح است زیرا در بهار منظره شوشتر بی نهایت زیبا و جای انواع مرغان و گل و گیاه است .

ص ۶۴ - س ۴ حاشیه - بهرام ستاره مریخ را نیز گویند که خانه شرف او برج حمل است - خانه بهرام برج حمل است نه خانه شرف آن .  
ص ۶۹ - س ۳ اشقر گورسم چوزین کردی - گور بر گردش آفرین کردی - یعنی اسب بهرام از گور جلومی افتاد و گور در دنبال آن می ماند و گرد او را تحسین میگفت :

ص ۷۳ - س ۱۱ - گور و بهرام گور و دیگر کس - یعنی بجز گور خر و بهرام گور دیگر کسی در آن صحرا نبود دیگر کس بمعنی هیچکس است .

ص ۸۸ - س ۸ ازبزه کردنش عجب ماندند - بزّه گر زین جنایتش خواندند - بزّه گر بمعنی بزّه کار و گناهکار است یزدگرد را عرب ائیم و ایرانیان بزّه کار میگفته اند .

ص ۹۱ - س ۱ - دل دشمن - کنم هزینه و بس - هزینه بمعنی خرج کردن و مصرف کردنست .

ص ۹۷ - س ۱۴ تیرگیری واژدها شکری - اژدها شکر بمعنی اژدها شکار است .

ص ۱۰۶ - س ۶ - درع آهن درید و زرکش دوخت - زرکش بمعنی زرتار و معرب آن مزرکش است .

ص ۱۰۷ - س ۴ - شور میگرد و گور می انداخت - شور میگرد یعنی معرکه میگرد و قیامت میگرد کنایه از کمال استادی و تردستی در شکار است .

ص ۱۰۸ - س ۶ - چرب و شیرین چو صحن بالوده - صحن در اینجا بمعنی ظرف و دوری و هنوز درخونستان مصطلح است .

ص ۱۱۱ - س ۸ - زاد سروی نیوفتد برخاک - زاد بمعنی آزاد بلکه صحیح کلمه همین است .

ص ۱۱۱ - س ۱۲ - مرد سرهنگ از آن نمونش راست - نمونش راهنمایی است زیرا این کلمه مصدر شینی و بمعنی نمودن است .

ص ۱۱۰ - س ۹ - طرح کرده رخس خورنق را - یعنی خورنق را ازبها و نظر انداخته .

ص ۱۱۶ - س ۱۸ سرورا رنگ ارغوانی داد - لاله را قد خیزرانی داد - یعنی لباس ارغوانی رنگ پوشید . از مختصات سلاطین قدیم ایران داشتن و پوشیدن لباس و پارچه های ارغوانی بوده .

- ص ۱۲۶ - س ۱۱ - لشکری بیشتر زریک و زخاک - گشت از صدمه های خویش هلاک - صدمه بمعنی بهم خوردنست یعنی وقتیکه میمنه و میسره بهم میخورند و قلب در ساقه میریخت لشکری باندازه ریک و خاک تلف شد .
- ص ۱۲۷ - س ۷ - پهلوی خوان پارسی فرهنگ - پهلوی خواند بر نوازش چنگ - پهلوی در مصراع دوم بمعنی نوعی از شعر و سرودست و معرب آن فهلویات است
- ص ۱۲۸ - س ۶ - این زند لاف کایرجی گهرم - و آن بدعوی که آرشی هنرم تیر آرش که حدود مملکت اولاد فریدون را تعیین کرد در طول مسافت مشهور بوده
- ص ۱۲۹ - س ۱۳ - خواب خاقان نگر که چون بستم - جادوان عمل عقد انوم را برای هر کس میکردند وی از خواب بیدار نمیشد . در اینجا کتابه از خواب ابدی و مرگ خاقان است .
- ص ۱۳۰ س ۱۳ - شیر بگذار و گور نخجیر است - شیر گذار بمعنی شیر شکر و بای آن حرف زینت است .
- ص ۱۴۸ - س ۳ - در سوادی توای سبیکه سیم - سبیکه بمعنی شمش است
- ص ۱۴۸ - س ۱۳ - خنده میزد چو سرخ گل در پوست - یعنی در منزل خود همیشه باروی باز و خندان بود .
- ص ۱۴۹ - س ۹ - تاجهان داشت تیز هوشی کرد - بی مصیبت سیاه پوشی کرد - یعنی در وقتیکه هنوز جهاندار بود تیز هوشی کرده و مانند مصیبت زدگان لباس سیاه که یادآور مرگ و مصیبت است پوشید .
- ص ۱۵۳ - س ۴ - هر چه بایست بود بر خوانش بخزانه آرزوی مهمانش یعنی هر غذائی که بایستی در خوان باشد همه بود ولی آرزوی مهمان که فهمیدن سر لباس بوده در آن نبود
- ص ۱۵۳ - س ۱۵ - تادویدند و از خزانه خاص - پادشاهان قدیم ایران را دو خزانه بوده . خزانه خاص همه مسکوک طلا و همراه پادشاه در سفر و حضر بوده هر دوت این موضوع را مفصل مینویسد .

ص ۱۰۴ - س ۱۰ - شب چوعنبر فشاند بر کافور - یعنی چوعنبر سیاهی شب بر کافور سفیدی روز افشاند شده .

ص ۱۰۵ - س ۱۲ - آن رسن کش بلیمیا سازی - رسن کش مراد همان طلسم است که بر رسن وسبد حکم فرما بوده .

ص ۱۰۶ - س ۲ - من شدم بر خزه بگردن خرد - خر بختم شد و رسن را برد - خر در خزه شدن مثل سائر و کنایه از لاعلاج و بیچاره شدن است . خزه بمعنی گِل پر آب ولجن است در کلمات خزه خرد و خر تجنیس ناقص است یعنی من از مرکب بخت در خزه ولجن افتاده بودم و بخت از من دور میشد .

ص ۱۶۰ - س ۱۱ - هر نگاری بسان تازه بهار - همه در دستها گرفته نگار - نگار خطوطی است و بعبارة بهتر نقوشی است که بارناک، مشگی بردست عروسان کشند و در خوزستان هنوز معمول و همین اسم است .

ص ۱۶۳ - س ۱۵ - مطرب آمد روانه شد ساقی - شد طرب را بهانه در باقی - یعنی مطرب بمجلس آمد و ساقی بیگردش در مجلس روان گردید و بهانه برای طرب در باقی و مقروک گردید .

ص ۱۶۸ - س ۱۶ - نوش ساقی و جام نوشگوار - نوش مقابل نوش در اینجا بمعنی خلوت و شیرینی ساقی است .

ص ۱۸۶ - س ۴ - وانکه با او مکاس بیش کند - مکاس بمعنی اصرار و سماجت و کلمه فارسی است هنوز در لرستان مصطلح است .

ص ۱۹۷ - س ۴ - گاو موسی بها بزردی یافت - گاو موسی همانست که در قرآن و سوره بقره قصه اش هست صفراء فاقع لونها تسر الناظرین وصف اوست .

ص ۱۹۸ - س ۳ - تاج و تخت آستان در گاهت - یعنی هر کسی

سر بر آستان گذارد صاحب تاج و تخت شد زیرا مرکز و خانه دولت و سلطنت خراگه تست .

ص ۲۰۸ - س ۱۳ - تا فلک رشته را گره داد است - بر سر رشته کس نیفتاد است - یعنی از بدو خلقت تا کنون از سر آفرینش و سر رشته اسرار ازلی کسی اطلاع نیافته و تیر دانش بدین هدف نرسیده و نیفتاده است - سر رشته بمعنی اسرار ازلی است در شرفنامه گفته - نه زین رشته سر میتوان تافتن - نه سر رشته را میتوان یافتن :

ص ۲۱۲ - س ۱ - مار نیرنگ و اثردهای کنشت - کنش بمعنی سرشت و طبیعت است تا در اسامی که بحرف شین ختم میشود زیاد میگردد مانند بالش و بالشت و خورش و خورش و کنش و کنشت این اضافه در استعمال زیاد می آید : نظامی گوید - زبانش کرد پاسخرا فرامشت - معنی مصراع آنکه در نیرنگ مانند مار که ظاهری خوب و زهری جانکاه دارد بود و در باطن و طبیعت اثردها سیرت بود . اضافه تا در این نوع کلمات برای امتیاز آنهاست از مصدر شینی .

ص ۲۱۲ - س ۱۴ مهر خشک از عقیق تر برداشت . - عقیق تر روی عرق آلود که از خجالت خوی آورده بود نیز در باب شرمساری و حیاء بشر گوید - سرش از تاب شرم تافته شد .

ص ۲۱۵ - س ۸ - گای فلک آستان در گه تو - آستان درگاه قسمت سربلایی است که چون از آن بالا روند داخل خانه شوند - یعنی ای کسیکه فلک آستان درگاه تست و خانهات از افلاک بلندتر است .

ص ۲۵۹ - س ۱ - صحن حلوای پروریده بقند - بیشتر زانکه گفت شاید چند - یعنی تمداد ظروف حلوا از اندازه بیشتر بود - صحن بمعنی ظرف است .

ص ۲۶۵ - س ۱ - میرفت بفتح راء بقرینه شعر زیر صحیح است

زیرا ازدل پاك توبه کرده و در راه که میرفت خون از دیده میریخت تا آبی رسید و غسل کرده رخ بچاک نهاد .

ص ۲۹۴ - س ۵ - باغها گگرد باغ او چو حرم -- یعنی باغهای اطراف مانند حرم و آن باغ مانند خانه کعبه بود حدود حرم تا میقاتگاه است که از هر طرف چندین فرسخ است .

ص ۲۹۵ - س ۲ - سرو پیراستی سخن کشتی - مشک سودی و عنبر آغشتی کنایه از کود دادن بدرختانست زیرا مشک و عنبر از فضول بدن آهو و گاو است  
ص ۲۹۵ - س ۵ - پیشین گاه بمعنی قریب ظهر و هنوز در خوزستان مصطلح است .

ص ۳۰۰ - س ۴ - میزدند آبرا بسیم مراد - می نهفتند سیم را بسواد .  
سیم اول موضع مخصوص زن و سیم دوم مراد بدن آنانست .

ص ۳۳۲ - س ۲ - اینچنین کس وزیر بود نه وزیر - وزیر بفتح اول و کسر ثانی صفت است بمعنی گناهکار .

ص ۳۳۲ - س ۱۱ - کای شده دشمن تو دشمن کام - دشمن مراد وزیر است که دشمن کام شده و محبوس گشته بود .

ص ۳۵۰ - س ۲ - بود برصید خویش تاختش - مراد تسلط بر نفس خویش است .

ص ۳۵۲ - س ۱۷ - هر جسد را که زیر گردونست - مادری خاک و مادری خون است - اطبای قدیم مصداق حیات را خون بدن میدانسته و مایه زندگانش میگفته اند یعنی اجساد موجودات حیه از خاک خلقت یافته و بواسطه خون زنده و پا برجایند .

ص ۳۵۴ - س ۵ - خلطی آنرا برنک خود برزد - رزد یعنی رنگ کند این لغت در خوزستان هنوز مصطلح است .

ص ۳۵۴ - س ۱۱ - خاکساران بچاک سیر شوند - خاکسار در

لغت بمعنی دارای املاک و آب و خاک زیاد است سار افاده فاعلیت و مالکیت  
مینماید مانند کوهسار و گنازار ( به تبدیل س به زاء ) .

ص ۴۵۶ - س ۱ - آفرین را توئی فرشته پاس - یعنی آفرینش و  
خلقت را ملک پاس و نگهدار توئی .

ص ۳۵۷ - س ۴ - مرده‌ای را که حال بد باشد - میل جان سوی  
گدالید باشد - اشاره بایه شریفه (رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا) ست امروز این  
مسئله را دانشمندان حس کرده و تصدیق کرده‌اند که روح پس از مفارقت از  
بدن میل زیادی بکالبد خویش دارد حتی عکس خیالی آنرا در جریده اللطائف  
المصوره دیده‌ام .

ص ۳۵۸ - س ۲ - گره هفت ارچه‌ارصد باشد - زیر يك داد و  
يك ستد باشد داد - و ستد بمعنی کون و فساد است .

ص ۳۶۶ - س ۲ - میخ زرین و مرکز زمی است - میخ زرین  
گنایه از آفتاب است از این شعر فهمیده میشود که نظامی بگردش زمین و مرکز  
بودن آفتاب قائل بوده (زیرا این عقیده تمام عرفای اسلام بوده است ) .  
یعنی همین طور که میخ زرین آفتاب مرکز زمین است و زمین دور او طواف  
مینماید - روئین دز نیز مطاف عالم است شعر - ابدی باد خط این بر گار -  
زان بلند آفتاب نقطه قرار - نیز مؤید این نظریه است .

ص ۳۶۷ - س ۲ - نوش آب حیات از این آیات - زنده مانی چو خضر  
ز آب حیات - یعنی این کتاب نام تورا جاوید خواهد ساخت و زنده ابدی  
خواهی شد .

طهران - ظهیر الاسلام زاده دزفولی